

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

عزیز نعیمی – کابل

۰۷ جولای ۲۰۱۱

کرمان "شهر مردان کور"، افغانستان "کشور مردم کور!؟"

با سلام خدمت خوانندگان ارجمند و متصدیان میهن دوست پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" و به امید آن که فضای بحث روی مسایل حیاتی کشور همه روزه داغ و داغتر از روز قبل گردد، به اجازه جناب "ع. مؤمن زاده" من هم به نوبه خود چند کلمه به ارتباط مطلب ایشان تقدیم خوانندگان ارجمند می نمایم، امیدوارم دوستان دیگر نیز در این بحث سهم گرفته، بدان وسیله در قبال آینده کشور مسؤولیت و جدانی و تاریخی خویش را انجام دهند. هموطن عزیزما جناب "ع. مؤمن زاده" به ارتباط کشاندن اجباری اطفال در دارالحفاظ ها، پیشنهاداتی داشتند. این قلم بعد از حدود ۴ دهه خدمت در معارف افغانستان که همه در نهاد های فوق بکلوریا گذشته است، به استناد این گذشته و تحصیلات مسلکی که در زمینه انجام داده ام، به خود حق می دهم تا نکاتی چند به ارتباط بحثی را که ایشان آغاز نموده اند بنگارم، امیدوارم سایر هم مسلکان و آنهائی که در این زمینه تحصیلات اختصاصی دارند، نیز در بحث حصه گرفته، ضمن تکامل بحث، کاستی ها و کمبود های احتمالی نوشته من را نیز مرفوع نمایند. تا جایی که من از نوشته جناب "ع. مؤمن زاده" زیر عنوان "فشار بر اطفال و کودکان" که به تاریخ ۶ جولای در همین سایت منتشر شد، برداشت نموده ام، نوشته ایشان در کل دو نکته اساسی را شامل می شد:

یکی کار اطفال در کل و دیگری چگونگی تربیت نسل های آینده.

به ارتباط قسمت اول، یعنی کار اطفال و طرح مسأله کار کودک و یا "کودک کار" هرگاه خواسته باشیم واقعیه نظر بیندازیم، صرف نظر از آن که همه ما به درجات مختلف در این "کودک آزاری" سهیم هستیم، به جرأت می توان گفت:

در سطح رسانه ئی منوط به جامعه افغانی چه در داخل و چه هم در خارج از کشور به غیر از پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" خودم به هیچ رسانه ای بر نخورده ام که اهمیت آن مسأله را درک نموده و سطری چند در آن مورد بنگارند- بی پرده بنویسم یکی از دلایل علاقه مندی خودم و آنهائی که می شناسم و با هم در ارتباط هستیم به پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" همین بکر گرائی و طرح مطالب جدید در عرصه رسانه های کشور است.

خوانندگان عزیز، همان طوری که جناب "ع. مؤمن زاده" نیز فرموده اند، اطفال به تناسب رشد جسمی خویش ظرفیت فکری معینی را نیز در خود رشد می دهند، به عبارت ساده تر، همان طوری که یک کودک دو و یا سه و یا چهار و پنج ساله نمی تواند، با قهرمانان وزنه برداری سنگین وزن از لحاظ جسمی رقابت نماید و احياناً اگر کسی پیدا شود و از کودک ۲ تا ۶ ساله بخواهد تا با برداشتن ۲۰۰ تا ۳۰۰ کیلو وزن، قدرت عضلانی خویش را به اثبات برساند، همه کس به سلامت عقلی چنان فردی به شک خواهند افتاد، رشد ذهنی اطفال هم متناسب با رشد سنی آنها رو به انکشاف بوده و حق نداریم برای خود نمائی ها، هم چشمی ها، رقابت های مزخرف و یا آزمندی های دور از کرامت انسانی اطفال خویش را به انجام کارهائی و ادار سازیم که مطابق مقتضیات سن و سال آنها نیست.

در همین جا بی مورد نخواهد بود هرگاه یادی از یک تن از دوستان سابق بنمایم:

سالها قبل، وقتی تازه پوهنتون را تمام و به مثابه یک اسپسنتانت به کار آغاز نموده بودم با دوستانی نشست و برخاست داشتم که وقتی حرف می زدند، می دانستند چه می گویند و از آن گذشته چه باید بگویند. در یکی از روز ها که صحبت به ارتباط نمایشات جشنی دور می زد و هریک از ما در مورد خاصی معلومات می داد، یک تن از دوستان، نمایشات اکروباتیک گروپ هنرمندان چینائی را ستوده به خصوص راجع به کار های محیرالعقول اطفال و نوجوانان آن گروپ، ستایش زیاد به عمل آورد.

وقتی صحبت آن دوست تمام شد دوست دیگری آقای "ع. م" که امیدوارم از گزند حوادث مصون و به سلامت باشند، رشته سخن را به دست گرفته، مخالفت شدید خویش را با آن پروگرام اعلام داشت.

این مخالفت از دو جهت برای ما قابل توجه و سؤال برانگیز بود: نخست آن که همه می دانستیم که آقای "ع. م" تمایلاتی به جریان شعله جاوید داشته و از دید ما نباید به آنچه در چین می گذرد دید انتقادی داشته باشد و در ثانی چنان نمایش بزرگی را چطور می تواند، محکوم نماید. بناءً هریک از ما از طرف خود با وی مخالفت نموده خواستار توضیح بیشتر در زمینه گردیدیم.

با آن که سالها از آن مکالمه و بحث می گذرد، مگر هنوز هم طنین صدایش در گوشم می پیچد، وقتی گفت:

"از این که شما را با این قضاوت ناراحت ساختم، پوزش می خواهم؛ اما از این که گفتم، چنان نمایشاتی برای من نفرت انگیز است متأسفم که کلام زنده تر از آن نیافتم تا بیان دارم. ببینید ما همه طفولیت را پشت سر گذاشته ایم و هریکی از ما به تناسب امکانات و آزادیهای داخل خانه، علایق خاصی را داشتیم. برای ما در آن سن و سال بزرگترین موهبت همان بود که آنچه دل ما می خواست می کردیم، آنچه دل ما می خواست می خوردیم، هر وقت دل ما می خواست می خوابیدیم و تا هر وقت هم دل ما می خواست بیدار می ماندیم، برای ما هیچ مهم نبود که بزرگسالان از چه بازی لذت می بردند، ما با همان چیزی شاد و خوشنود بودیم که سن و سال ما اقتضای آن را داشت.

اگر هریک از ما با گذشته خود خلوت نمائیم و این را به یاد بیاوریم که از کدام کاکا، ماما و یا بزرگتران فامیل خوش ما می آمد و از کدام یک ترس توأم با نفرت از وی داشتیم، می بینیم دوستان و محبان کسانی اند که اگر برای دنیای کودکی ما چیزی نمی افزودند، آن دنیا را بر ما خراب و جهنم نیز نمی ساختند.

وقتی از این منظر به گذشته دیده شود و به این اصل گردن بگذاریم که هر سن و سال آزادیهای خاصی را با خود حمل می نمود، آزادی هائی که در همان مقطع ارزشمند تر از تمام دنیا بود، آیا می توانید فکر نمائید که وقتی این کودکان حد اکثر ده تا یازده ساله موفق می شوند تا در چنین نمایشاتی حصه بگیرند، چه روزهای سختی را پشت سر گذاشته اند، چه تمرینات طاقت فرسائی را انجام داده اند، به خاطر جلوگیری از یک گرام وزن اضافی در وجود

شان، چه گرسنگی ها و رژیم های غیر انسانی را متحمل شده اند، به خاطر آن که سر وقت به تمرین حاضر باشند چگونه از خواب شیرین بیدار گردانیده شده و حتا فرصت این که به اسباب بازی دلخواهش نظری افکند، نیافته باید به راه می افتاد، در تمام آن دوران کودکی شیرین کودکی که می بایست فارغ از هر نوع ادا و اطوار تشریفاتی و با آزادی کامل زندگی می نمود، به مانند یک حیوان سرکس و چه بسا به جای آن به خیز و جست تشریفاتی وادارا ساخته شده است و در یک کلام بزرگسالان به خاطر خوشنودی و سرگرمی خود، طفولیت وی را دزدیده و به یغما برده اند؛ باز شما هم با من هم عقیده می شدید که چنان نمایشاتی واقعاً می تواند نفرت انگیز باشد، زیرا شرکت ما در آنجا در حقیقت صحه گذاشتن بر شکنجه هائیت که بر آن اطفال رواداشته شده است"- نقل به مضمون

وقتی صحبت به اینجا رسید یکی از دوستان دیگر که وی نیز دوردور با سیاست سر می جنبانید، بانوعی اعتراض گفت:

اگر آنچه خودت می گوئی درست می بود، چرا جمهوری خلق چین به چنین کاری دست می یازید. دوست ما آقای "ع. م" به دنبال یک توضیح کامل دیگر سرانجام چنین گفت:

به همان اندازه که علاقه و دفاع از "اندیشه مائو" می تواند برای نسل ما افتخار آمیز باشد، دفاع از سیاست هائی که در جمهوری خلق چین عملی می شود، می تواند تنزل مقام آن انسان به شمار آید.

خوانندگان عزیز، امیدوارم از این داستان طولانی خسته نشده باشید اگر هم شده باشید بر من ببخشائید، زیرا برای گرفتن نتیجه درست آوردن آن را الزامی می دانستم.

خوب دقت کنید، وقتی از دید یک دانشمندی که جامعه شناسی و روان شناسی کودک در یک محیط اکادمیک تدریس می کرد، حتا تمرینات آنچنانی سرقت حیات کودکی طفل به شمار آید و آن را ظلمی بداند بس عظیم که تماشايش بار خجالت بینندگان را فزونی می بخشد، امری که با وجود قهرمان ساختن طفل در رشته خاصی، موجب پژمرده ساختن ده ها استعداد دیگر طفل گردیده و از همه مهمتر شادی کودکانه را از وی ربوده است، قبیح به نظر بخورد؛ وادار ساختن اطفال به کار های دیگر در کدام سطحی می توانند قرار بگیرند؟

کار هائی که در داخل منزل از بچه نگهداری، رفت وروب، آشپزی و ... آغاز یافته تا به کار های تولیدی در داخل و یا خارج از منزل ادامه یابد. آیا یک بار هم نزد خود فکر نموده ایم که حق نداریم از کودک ۴ و یا ۵ ساله بخواهیم تا متوجه خواهر و یا برادر کوچکتر از خود باشد؟ آیا یک بار از خود پرسیده ایم که حق نداریم طفلی را از بازی با همسالانش باز داشته و وی را به کاری بگماریم که اصولاً باید خود انجام دهیم؟ آیا وقتی پدر می شویم و می خواهیم انجام کاری را به اطفال خورد سال خود بسپاریم، این ظرفیت را داریم تا سیری به عقب نموده و از خود بپرسیم که عکس العمل باطنی ما در قبال انجام چنان خواستی چه می توانست باشد؟

نمی خواهم فعلاً بیشتر در این مورد تمرکز نمایم و بحث های تفصیلی آن را می گذارم برای روز های بعد، مگر افزودن یک نکته را ناگزیر می بنیم و آن این است:

آنهائی که امروز سد راه تکامل و پیشرفت کودکان خویش می گردند، در واقع آینده خود و جامعه شان را تخریب می نمایند.

و اما به ارتباط بخش دوم و چگونگی تربیت اطفال.

آنهائی که اندکی آشنائی با اصول معارف و معارف داری دارند، به نیکوئی می دانند که در هر کشور و جامعه ای به دنبال آن که اهداف و برنامه های دراز مدت و با اصطلاح سیاسی "ستراتژیک" در آن کشور مشخص و معین گردید، یکی از نخستین اقدامات جهت برآورده ساختن آن اهداف، تربیت افرادیست که بتوانند آن برنامه ها را متحقق

سازند. از همین جاست که در هر کشوری حتا در کشور ویران و بی در و دروازه خود ما افغانستان، گاهی در چوکات وزارت تعلیم و تربیه و گاهی در چوکات وزارت پلان، ریاست و یا شعبه ای وجود دارد که وظیفه آن تهیه و ترتیب "نصاب تعلیمی" برای مکاتب و سطوح بالاتر از آن اعم از مؤسسات مسلکی و یا پوهنتون ها می باشد.

"نصاب تعلیمی" که در اصل نظارت بر محتوای دروس شاگردان را می رساند، نمی تواند بدون ارتباط با اهداف دراز مدت و ستراتیژیک حاکمان آن کشور مطرح و یا تطبیق گردد. به صورت مثال:

هرگاه کشوری خواسته باشد که ظرف یک دهه و یا بیشتر از آن، به دنبال استخراج معدن آهن، مؤسسات و فابریکه هائی را در کشور به وجود بیاورد تا آهن استخراج شده در داخل کشور صنعت شده و از صدور آن با قیمت پائین به شکل مواد خام، جلوگیری به عمل آید الزاماً تربیت افراد فنی برای آن برنامه دراز مدت را در قدم اول قرار داده و می کوشد تا سیستم معارف و تعلیم و تربیه اش را در خدمت تحقق آن هدف عیار سازد. و یا به عکس آن هرگاه کشوری روی هر دلیلی که باشد تصمیم بگیرد که ظرف دهه آینده با زیر کشت بردن میلیونها هکتار زمین دیگر، کشور را به منبع مواد خام زراعتی مبدل سازد، نمی تواند تربیت کادر فنی لازم را در دستور روز قرار ندهد.

با تأسف در کشور ما از همان سالها و دهه های گذشته بدین سو، نه مردم نقشی در چگونگی تعیین اهداف آینده کشور دارند و نه هم زمامداران و حاکمان کشور، فهم، علاقه و یا اجازه دست زدن به چنین امری دارا هستند. اگر دور نرویم و فقط زندگی روزمره خود را در نظر بگیریم؛ هیچ کس نمی تواند منکر شود که حتا در همان زمانی که از آسمان افغانستان خون نمی بارید و فقط در زیر زمینی های ارگ سلطنتی و یا مراکز مشابه آن، خون بر زمین می ریخت، بیشترین عریضه نویس در زیر وزارت معارف آن روز و یا وزارت تعلیم و تربیه امروز نشسته بود.

این امر به کدام معناست؟ معنی این امر آن است که مراجعه کنندگان وزارت تعلیم و تربیه که با تأسف بیشتر آنها معلم بود، سواد کافی برای عریضه نویسی نداشتند. در جواب این که چرا چنین بود باید گفت: به خاطری که "نصاب تعلیمی" حاکم، شاکرد برای زندگی روزمره تربیت نمی کرد، برای آن که کله شاگرد از چیزی هائی انباشته می شد که تا آخرین روز حیات نمی توانست از آن بهره گیرد، برای آن که علم نمی بایست به ابزاری برای بهبود زندگی مبدل می شد بلکه وسیله ای می بود برای تفاخر، برای آن که به شاگرد کوچه بس کوچه های شهر لندن به جای جغرافیه شهری تدریس می گردید، مگر همان شاگرد متولد در گوشه ای از کابل نمی دانست که "کوچه قاضی" کجاست و چرا بدان نام مسماست و "باغبان کوچه"، "خیابان" و "ده افغانان" در کجا موقعیت دارند و چرا بدان نامها یاد شده اند.

وقتی آن زمان سپری شد و زمان "انقلاب برگشت ناپذیر ثور" – بخوانید سرآغاز فاجعه اختتام ناپذیر – رسید، تمام اهداف کشور و کشور داری من جمله تربیت نسلهای آینده حفظ آن نطفه ناپاک و تومور خبیث قرار داده شده، خدمت در زیر بیرق انقیاد ارجحیت بیشتر از کلام خدا یافت. در آن زمان کم نبودند معلمان و همکارانی که چون این قلم بار ها زیر فشار قرار گرفتند تا شاگردان متعلق به حزب و سازمان جوانان آن را بدون داشتن لیاقت نمره کامیابی بدهند. من شاهدم که در یکی از روزها یکی از استادان فزیک با کلمات زشت و دور از شرافت انسانی از طرف منشی حزبی آن محل مورد اهانت قرار گرفت که چرا فلان و یا بهمان شاگرد را ناکام ساخته است، به وی گفته شد:

فزیکت را ببر به خانه ننه ات، ما فعلاً به مدافعین انقلاب ضرورت داریم، نه فزیکدان. اگر این مملکت از ما شد، برای ساختن آن هزاران و میلیونها فزیکدان از کشور های دوست پیمان وارسا خواهیم آورد و اگر از ما نشد اگر تمام مردم خر هم بگردند به ... ما!

حال می آئیم به آنچه نویسنده محترم و همکار دانشمند پورتال آقای "ع. مؤمن زاده" مطرح نموده اند:

هموطن عزیز، نوشته ات را خواندم و درد دلت را نیز درک نمودم و از این که چنین مطلب مهمی را در پورتال عزیز ما مطرح نمودی از صمیم قلب هم سپاسگزار هستم، مگر این نکته را نیز باید بیفزایم:

تا جایی که از قرائن و شواهد حرکات نیروهای دخیل در سرنوشت افغانستان و اوضاع عمومی کشور بر می آید، به گفته آقای "موسوی" امپریالیزم جنایت گستر امریکا و ارتجاع هار داخل قدرت و یا بیرون قدرت دولتی از سه دهه بدین سو، نصاب تعلیمی خاصی را به دور از چشم مردم افغانستان بالای اطفال، کودکان و جوانان ما تطبیق می دارند که ماحصل آن در بهترین صورت می تواند مولوی و یا آخندی گردد در سطح سیاف و یا شیخ آصف محسنی. هموطن عزیز، خودت فقط بالای پروگرام های تلویزیونها صحبت می نمائی، ایکاش این امکان را می داشتی تا اندکی خود را با محتوای دروسی که در مکاتب و پوهنتونها تدریس می کردند، مصروف می ساختی.

این حقیقت تلخ را شاید باور نتوانی، وقتی معلم کیمیا به اداره احضار می شود و به وی گفته می شود که کفر گفته است. وقتی بیچاره معلم می پرسد، در کجا کفر گفته ام، چلی بچه ای که تازه اکت سر معلمی می کند جواب می دهد: وقتی می گوئی $H+O_2=H_2O$ چرا نمی گوئی که اگر خدا بخواهد از ترکیب هایدروجن و اکسیجن، آب به وجود می آید، و یا وقتی ببینی که در بین شاگردان طب دندان، تبلیغ صورت می گیرد تا مزایا و برتری مسواک را بر روش های امروزی حفاظت و پاکی دندانها بقبولانند و یا وقتی یکی از رهبران مقاومت رسمی ضد روسی صریحاً ابراز می دارد، که تحصیل طب برای زنان بعد از سن ۶۰ سالگی مجاز است، آنچه را در تلویزیون و به ارتباط اطفال دیده ای، نزدت رنگ خواهند باخت.

هموطن عزیز، دشمنان موجودیت افغانستان و سعادت مردم آن همان طوری که از سالها قبل نسل هائی از فرزندان میهن ما را زیر نام تربیت؛ به بیراهه عقب ماندگی، جهل و خرافات سوق داده اند، امروز هم با تمام قدرت در همان مسیر گام می گذارند. اگر آنها چلی بچه ها و ثوابین را به ساختن "نصاب تعلیمی" جدید دعوت می نمایند، اگر آنها از تمام چینل های تلویزیونی به صورت لجام گسیخته و سرسام آور به تبلیغ دین و دینداری مصروف هستند، اگر در بین اسلام شناسهای کنونی ده ها تن از آنها از سوابق "خدمت" در خاد برخوردار هستند، اگر مدارس دینی در هر گوشه و کنار کشور به مانند سمارق سر از زمین بلند می کند، اگر در رأس وزارت تعلیم و تربیه افغانستان یک اخوانی قاتل ملت گماشته می شود، اگر مدرسه های بزرگی از منابع نامعلوم مالی اعمار می گردد و سر انجام اگر کودکان افغانستان وادار ساخته می شوند تا حافظ قرآن شوند، و ده ها مورد مشابه دیگر همه مبین آن است که آنها می خواهند تا افغانستان در کل چلی خانه امپریالیزم بگردد. چلی خانه ای که در هر کجا خواسته باشند از اینجا، انتحاری، ضد زن، ضد آزادی و ضد کرامت انسانی بتوانند بفرستند.

هموطن عزیز، در تاریخ آمده است که وقتی آقا محمد خان قاجار قادر شد، مقاومت کرمان را شکسته و لطف علی خان زند را فراری سازد، تا وقتی در آن شهر باقی ماند که تمام مردان آن شهر را کور ساخت و شهر کرمان را که علیه وی بیش از یک سال مقاومت کرده بود به شهر مردان کور مبدل ساخت. قرائن، شواهد و مسیر حرکت امپریالیزم و ارتجاع هار در افغانستان به وضاحت نشان می دهد که آنها بدان کمر بسته اند تا تمام مردم افغانستان را اعم از مرد و یا زن، کودک و یا پیر، از درون کور و نابینا نمایند. اگر کرمان در زمانش به جرم یک سال مقاومت شهر مردان کور لقب گرفت؛ امپریالیزم و ارتجاع مصمم اند تا کشور ما را به جرم بیش از سه دهه مقاومت علیه اشغالگران به کشور کوران مبدل نمایند.

تاصحبت دیگر